نمايش معجزه‌آساي حسن و حسين برگفته از سنت شفاهي

21 آبان 1401

# عنوان پيش‌بيني شده براي مقاله

مطالعه موردي روايت يك گردشگر انگليسي از تعزيه امام حسين ع در قرن 19 ميلادي‎؛ با نگاه به مقاله «نمايش معجزه‌آساي حسن و حسين برگفته از سنت شفاهي» - كلنل سِر لويس پِلي - 1879

# عنوان انگليسي منبع

The miracle play of Hasan and Husain, collected from oral tradition

# اطلاعات نشر منبع

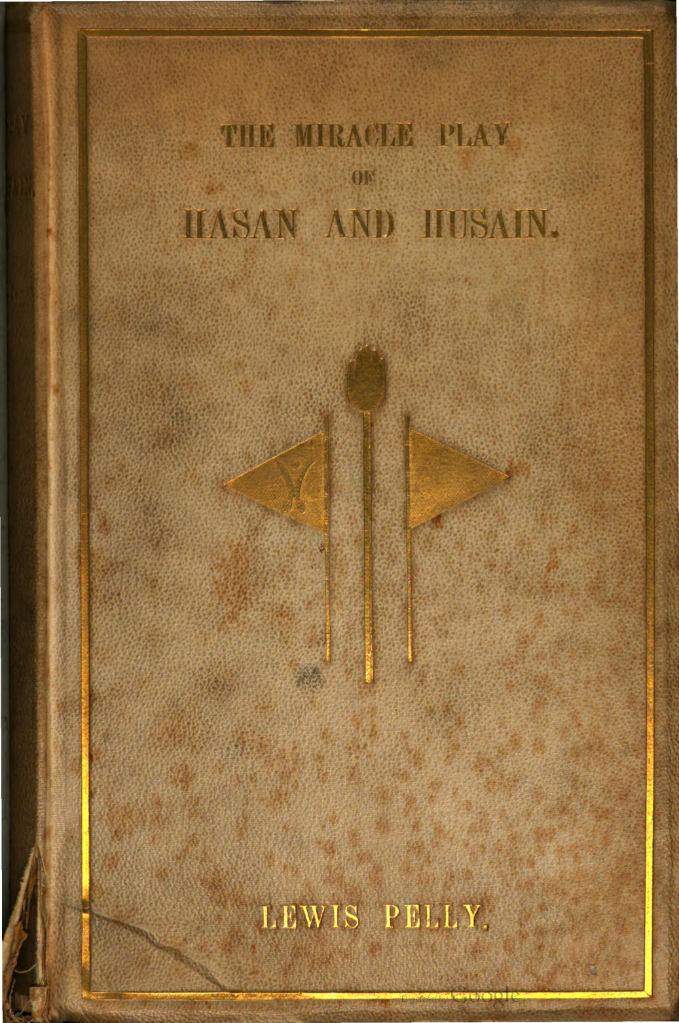
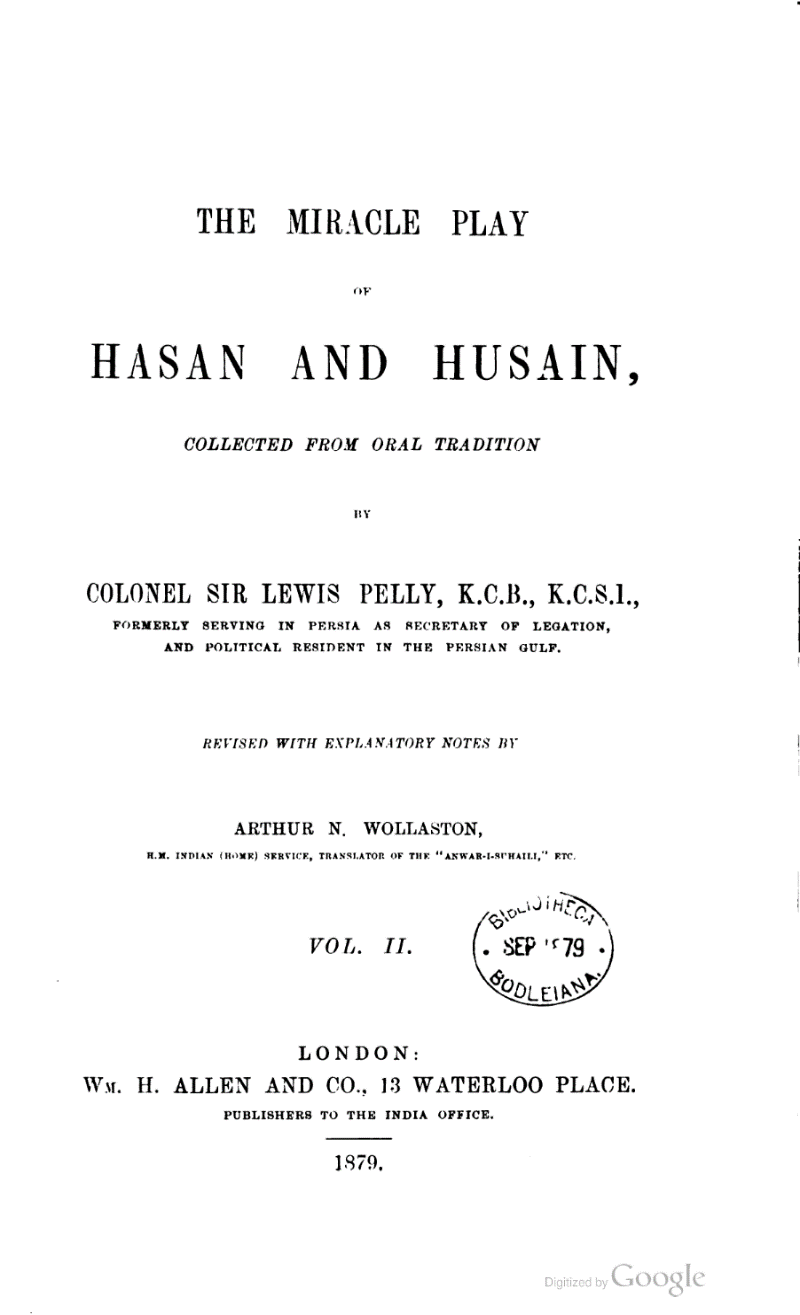
By Colonel sir Lewis Pelly, K.C.B[[1]](#endnote-1), K.C.S.I.[[2]](#endnote-2), formerly serving in persia as secretary of legation, and political resident in the persian gulf.

Revised with explanatory notes by Arthur N. Wollaston, H.M. Indian (home) service, translator of the "Anwar-i-suhaili", etc.

Vol. I: 303 pages, scene I (1) to XVII (17). Vol. II: 352 pages, scene XVIII (18) to XXXVII (37), with notes' index.

London: Printed by Wm. H. Allen and co., 13 Waterloo place. Publishers to the india office. 1879

# تصوير جلد و صفحه اول

# فهرست

پيشگفتار نويسنده

يادداشت سردبير

شخصيت‌هاي نمايش

صحنه 1. يوسف و برادران

صحنه 2. فوت ابراهيم پسر محمد

صحنه 3. پسر نافرمان

صحنه 4. پيشنهاد عظيم علي براي فدا كردن زندگي خود براي ديگري

صحنه 5. فوت محمد نبي

صحنه 6. غصب خلافت توسط ابوبكر

صحنه 7. فوت فاطمه دختر محمد نبي

صحنه 8. شهادت علي پسر ابوطالب

صحنه 9. شهادت حسن پسر علي

صحنه 10. شهادت مسلم نماينده حسين

صحنه 11. شهادت پسران مسلم

صحنه 12. عزيمت حسين از مدينه به سمت كوفه

صحنه 13. بيرون كشيدن حسين از راه كوفه

صحنه 14. شهادت حُر

صحنه 15. شهادت عابس و شوذب در دفاع از حسين

صحنه 16. حمله شبانه به اردوگاه حسين

صحنه 17. فوت علي اكبر

صحنه 18. فوت قاسم داماد

صحنه 19. فوت عباس برادر حسين

صحنه 20. شهادت هاشم

صحنه 21. نجات سطان قياس از دهان شير توسط حسين

صحنه 22. عزاداري حسين و خانواده‌اش براي فقدان شهداي كربلا

صحنه 23. شهادت حسين

صحنه 24. اردوگاه در كربلا پس از فوت حسين

صحنه 25. ميدان كربلا پس از فوت حسين

صحنه 26. پرواز شهربانو از دشت كربلا

صحنه 27. شتربان بي‌ايمان حسين

صحنه 28. آزادي فاطمه، مديون ميانجي‌گري پارس‌ها

صحنه 29. فرستادن خانواده حسين به سوريه همچون اسير

صحنه 30. رسيدن خانواده حسين به دمشق

صحنه 31. تغيير دين سفير اروپا و قتل او

صحنه 32. فوت رقيه دختر حسين

صحنه 33. رهايي خانواده حسين از اسارت

صحنه 34. فوت زينب

صحنه 35. تغيير دين بانوي مسيحي به دين محمدي

صحنه 36. تغيير دين شاه قونيه

صحنه 37. رستاخيز

فهرست اعلام و اماكن

# پيشگفتار نويسنده

اگر موفقيت يك نمايش[[3]](#endnote-3) با تأثيرات آن بر مخاطبين سنجيده شود، مخاطبيني كه اين نمايش براي آن‌ها تهيه شده است، يا صرفاً حاضرين در مكان اجراي نمايش، هيچ نمايشي نمي‌تواند از نمايش حزن‌انگيزي[[4]](#endnote-4) كه در جهان اسلام شهرت دارد پيشي بگيرد، نمايشي به عنوان «حسن و حسين».

آقاي ماتيو آرنولد[[5]](#endnote-5) در كتابي كه با عنوان «رساله‌هايي درباره نقد ادبي»[[6]](#endnote-6) نوشته است، اين «نمايش پرشور پارسي»[[7]](#endnote-7) و تأثيرات آن را با ظرافتي تامّ و تمام طرح مي‌كند. در حالي كه كتاب «رساله‌اي درباره لُرد كليف[[8]](#endnote-8)» نوشته مكولي[[9]](#endnote-9) اين نمايش هنري را در هاله‌اي از بي‌اخلاقي محدود كرده است.[[10]](#endnote-10)

من نيز همچون ساير هم‌وطنانم كه مدّت طولاني در هندوستان اقامت داشته‌اند، هر سال تحت تأثير صحنه‌هايي قرار گرفته‌ام كه در اين نمايش‌هاي بومي ارائه شده است، چه اين‌كه نمايش حسن و حسين در طول ماه محرم شب به شب اجرا مي‌شود.

همان‌طور كه سفارت فخيمه بريتانيا در پارس[[11]](#endnote-11) سال 1859 حضور و مشاركت همه طبقات جامعه در برگزاري اين نمايش حزن‌انگيز طولاني و بي‌نظير و سهم هر كدام را فهرست كرد، من نيز روز به روز بيشتر و بيشتر درگير تأثيرات اين نمايش شدم. از كاخ تا بازار همه مرثيه مي‌خوانند، به سينه مي‌زنند و شيون و زاري مي‌كنند، از خانه‌هاي اشراف و ثروتمندان گرفته تا بازرگانان و تجّار، همه طبقات جامعه در حال «عزاداري»[[12]](#endnote-12) هستند.

سال 1862 كه به عنوان ديپلمات[[13]](#endnote-13) در خليج فارس حضور داشتم، توجهم به نقالي‌هايي از صحنه‌هاي محبوب شاهنامه فردوسي جلب شد كه مرا به ياد آن نمايش حزن‌انگيز مي‌انداخت. داستان‌گويي را در مكاني عمومي ديدم نشسته در بازار، بر روي نيمكتي نه چندان هموار، داستان رستم و سهراب را فرياد مي‌زد. پله‌پله صداي خود را بلند مي‌كرد تا گام به گام به صداي شش‌دانگ[[14]](#endnote-14) مي‌رسيد، آن لحظه درنگي مي‌كرد و سپس به خط نزولي فرو مي‌افتاد، در حالي كه همه عابرين خيابان با دقّتي عجيب گوش مي‌كردند، مرا در اين رؤيا فرو برد كه در حال شنيدن بازگويي‌هاي تازه‌اي از «ايلياد»[[15]](#endnote-15) هستم.

آن‏چه در اين ميان به ذهنم خطور كرد، اين‌كه ما در «غرب» هيچ ترجمه كاملي از اين نمايش حزن‌انگيز قابل احترام و منحصر به فرد نداريم.

چندي بعد اتفاق آشنايي با يك پارسي[[16]](#endnote-16) دست داد كه مدّت مديدي به عنوان معلّم و مدرّس بازيگري فعاليت مي‌كرد. او به همراه جمعي از دوستانش كه در كار نمايش دستي داشتند به من كمك كرد تا براي اين منظور اقدامي انجام دهم. اين شد كه گام به گام همه صحنه‌هاي نمايش حزن‌انگيز حسن و حسين را جمع‏آوري و به من املاء كرد. اين فرآيند چند سالي به طول انجاميد، تا با دقتي تمام به زبان انگليسي نوشته شده و توسط دو تن از دستيارانم تصحيح شد؛ آقايان جيمز ادواردز[[17]](#endnote-17) و جورج لوكاس[[18]](#endnote-18) كه همواره خالصانه سپاسگزار محبّت و كمك قابل‌توجهي كه در اين دوره يازده ساله به من كردند هستم، مدتي كه در سواحل عربي و پارسي خليج با من همراه بودند.

پس از پايان فعاليت سياسي در سال 1873 دولت هندوستان مرا استخدام كرد تا در ساحل شرقي آفريقا كار كنم. اين اتفاق سبب شد تمام لذّت‌هايي كه از كارهاي ادبي مي‌توانستم ببرم، در راجپوتانا[[19]](#endnote-19)، بارودا[[20]](#endnote-20)، مرز افغانستان و هر پروژه‌اي كه در آن مشاركت داشتم، متوقف شد.

سال 1878 كه نگارش اين «نمايش معجزه‌آسا»[[21]](#endnote-21) را به پايان رساندم، با آقاي ولاستون[[22]](#endnote-22) در دفتر هندوستان تماس گرفتم و با ناشري پيشتاز؛ آلن و همكاران[[23]](#endnote-23)، براي مشورت يا در صورت تمايل انتشار اين اثر هنري. آقاي ولاستون بي‌درنگ زحمت ويرايش متن و حاشيه‌نويسي آن را پذيرفت و مرا مديون كار علمي و محققانه‌اش كرد. مطمئنم او به من اجازه خواهد داد تا در لحظات نگارش اين يادداشت، از فرصت بهره برده و گرم‌ترين تشكراتم را به كارهاي ارزشمند ايشان تقديم كنم.

صحنه‌هاي اين نمايش در پنجاه و دو شماره تجميع شد كه در حال حاضر صرفاً سي و هفت صحنه از آن عرضه مي‌شود. حتي در احساسات دردناك هم بايد جايي خطي كشيد و متوقف شد كه گفته شده يك داستان غمناك اگر طولاني شود، غمناك‌تر مي‌شود.

همان‌طور كه در سطور فوق نشان دادم، اين نمايش كاملاً منفرد و تك است. با احترامات بسيار به آن، از نظر طولاني بودني كه به ظاهر غيرقابل تحمل مي‌رسد نظير ندارد. البته در حقيقت با توجه به اين‏كه اجراي آن در روزهاي متعدّد و زيادي تقسيم مي‌شود اين طولاني بودن قابل توجيه است. تأثيرات شگفت‌آوري كه اين نمايش بر تماشاچيان مسلمان دارد، چه مرد و چه زن، ناشي از تركيب زبان بيش از حدّ ساده، كهن و باستاني‌ست كه به كار مي‌گيرد، با شرايطي كه زمان و مكان اجراي آن پديد مي‌آورد. در متن حاضر اين دو ويژگي در دست نيستند.

محمد نبي و خانواده‌اش در مركز نمايشي قرار دارند كه حال و هواي همگان را شكل مي‌دهد، چه صحنه «يوسف و برادرانش روي زمين» باشد، يا «خانواده پدرسالار در روز رستاخيز». محمد با خواست خود در صحنه حاضر مي‌شود، گويا خدا به همراه اوست، در همه مكان‌ها و در همه زمان‌ها.

هنرمندي پارسي در شيراز برايم نقاشي كشيد، با رنگ روغن، شش تصوير، هر كدام 5/2 متر در يك متر[[24]](#endnote-24) اندازه داشت. هر تصوير بخشي از نمايش را ترسيم مي‌كرد. اين نقاشي‌ها پر بود از جزئيّاتي جذّاب كه كمتر به چشم مي‌آمد.

براي فهم بهتر عبارت «نمايش معجزه‌آسا»[[25]](#endnote-25) بايستي خلاصه‌اي از حقيقت مذهب شيعه را به متن اضافه كنم، تا هويّت اصلي نمايش حسن و حسين در «شرق» روشن شود. اين شرح توسط دوستم دكتر بردوود[[26]](#endnote-26) نظم يافته است.

## مذهب شيعه

به رغم ادعاي دروغين پيامبري مسيلمه كذاب، الأسود[[27]](#endnote-27)، طليحه[[28]](#endnote-28) و سجاج[[29]](#endnote-29) كه همگي در سالي كه محمد از دنيا رفت ادعاي خود را آشكار كردند، مكانه[[30]](#endnote-30) مخوف كه در دوره المهدي[[31]](#endnote-31)، سومين خليفه عباسي بغداد، در خراسان ادعاي پيامبري كرد، كارماتيان‌هاي وحشتناك[[32]](#endnote-32) يا اسماليان[[33]](#endnote-33) كه بيشتر تحت نام «حشاشين»[[34]](#endnote-34) شناخته مي‌شوند، محمدي‌ها به دو بخش بزرگ سني‌ها و شيعه‌ها تقسيم مي‌شوند.

سنّي‌ها يا Traditionists به اين نام خوانده مي‌شوند، زيرا به اعتبار سنّت باور دارند؛ سنّت‌هاي اخلاقي منشعب از گفتارها و رفتارهاي محمد كه شيعيان كاملاً آن‌ها را رد مي‌كنند[[35]](#endnote-35). همچنين از جانشيني ابوبكر، عمر و عثمان حمايت مي‌كنند، كساني كه شيعيان به عنوان غاصب خلافت محكوم مي‌كنند.

شيعه‌ها يا Dissenters (مخالفان) كه بلافاصله پس از مرگ عثمان پيدا شدند اظهار مي‌كنند كه علي، دو پسرش حسن و حسين و نوادگان پس از آن‌ها تنها امام‌هاي حقيقي هستند، پيشوايان حاكم[[36]](#endnote-36). همچنين باور دارند كه خلافت بخشي جدانشدني و مهم‌ترين ركن ايمان اسلامي است.

قريش مشهورترين فرزندان اسماعيل بودند و در قرن پنجم [ميلادي] سردسته تمام قبايل عرب شدند. قبايلي كه در مركز عبادت و پرستش يعني مكه قرار داشتند. حرمت كعبه كه در مكه قرار داشت از تمامي معابد سبائي[[37]](#endnote-37) والاتر بود و هميشه مورد پذيرش قبايل شبه جزيره بوده است.

در قرن ششم عبد مناف رئيس قريش و شاهزاده مكه بود، دومين فرد از خانواده‌اش كه مسئوليت روحاني كعبه مستقيم از اجدادش به او سپرده شده بود. در دوره او حبشيان لشكري به مكه فرستادند كه توسط يكي از فرزندان او شكست مفتضحانه‌اي خورد؛ هاشم پدر پدربزرگ محمد. در نتيجه اين پيروزي بود كه هاشم و نوادگان او در قبيله قريش احترام يافتند و سرپرست كعبه شدند. در حالي كه اگر چنين نبود، اين مسئوليت به عبدشمس فرزند بزرگتر عبدمناف منتقل مي‌شد، يعني پدر اميه؛ جدّ خلفاي اموي دمشق (661 - 750 پس از ميلاد) و قرطبه[[38]](#endnote-38) (755 - 1031 ميلادي). بدين‌ترتيب اختلاف بنيادين ميان آل‌هاشم به عنوان نوادگان هاشم و آل‌اميه پيدا شد كه قرن‌ها بر تمام تاريخ اسلام سايه انداخته است.

عبدالمطلب، پسر هاشم، سه پسر داشت؛ عبدالله پدر محمد، عباس و ابوطالب. عباس جدّ خلفاي عباسي است كه پس از انتقال آخرين بازمانده‌هاي خلافت اموي به اسپانيا حكومت خود را در بغداد تأسيس كردند، 750 ميلادي. بغداد مركز خلافت عباسي بود تا زماني كه خلافت شرقي توسط ترك‌ها و مغول‌هاي پيرو هلاكوخان، نوه چنگيزخان، سرنگون شد، 1258 ميلادي.

علي پسر ابوطالب با فاطمه دختر محمد ازدواج كرد. فاطمه كه مورد حسادت عايشه بود فرزند خديجه، نخستين زن او بود. نفرت عايشه از علي اختلافات ميان هاشميان و آل‌اميه را به سرعت تبديل به فاجعه‌اي حزن‌انگيز كرد كه موضوع نمايش پرشور پارسي حسن و حسين است. بدين‌ترتيب درگيري‌هاي خانوادگي هاشميان و آل‌اميه به طور كامل بر تاريخ «اسلام عرب‌ها» سايه انداخته و انشعاب شيعه «اسلام پارسيان» را از «اسلام ترك‌ها و مغول‌ها» جدا كرده است.

انشعاب فاطميون يا علويون مصر اظهار مي‌كنند كه از نوادگان فاطمه و علي هستند. رنگ پرچم آن‌ها سبز است كه تنها پوشش اصيل پيامبر است. در حالي كه عباسي‌ها رنگ سياه و اموي‌ها سفيد را برگزيدند.

…

## افسانه دشت كربلا

…

اين ماجراي «شهادت حسين» است كه هر ساله ده روز ابتداي محرم توسط شيعيان سراسر هندوستان و پارس بزرگ داشته مي‌شود، با شدت احساساتي كه همچنان بين محمدي‌هاي سنّي و شيعه بر جاي مانده است. جراحت اين زخم بيش از هزار سال است كه از بين نرفته و به «نمايش معجزه‌آسا» وام داده شده است. تك‌تك رويدادها و صحنه‌هاي نمايش برگرفته از آخرين روزهاي زندگي امام حسين است، كاراكتر و شخصيتي كاملاً واقعي.

## قيام پارسي

…

پارسي‌ها به دليل نفرتي كه از عرب‌ها داشتند جزء نخستين گروه‌هايي بودند كه حق فرزندان علي و فاطمه در امامت را پذيرفتند.

…

## محرم در هندوستان

…

لويس پلي

باشگاه انجمن ادبي[[39]](#endnote-39)، اول ژوئن 1879 ميلادي[[40]](#endnote-40)

[يكشنبه 11 خرداد 1258 شمسي مصادف با 10 جمادي‌الثاني 1296 هـ ق.]

# يادداشت سردبير

نمايشنامه‌اي كه در پي مي‌آيد اثري است كه توسط سر لويس پلي در دستانم گذاشته شد. او تمايل داشت پيش از نشر عمومي بررسي شود، از جهت نواقص ادبي كه شايد داشته باشد و همچنين نگراني بابت احساسات قدرتمند و پرشور ميليون‌ها انساني كه به موضوع اين نمايش توجه دارند؛ همان‌طور كه به درستي گفته‌اند: «شايسته‌ترين موضوع براي مطالعه بشر، خود بشر است.»[[41]](#endnote-41)

…

آرتور ن. ولاستون

والمر[[42]](#endnote-42)، گلن هيل[[43]](#endnote-43)

مي 1879 ميلادي

# شخصيت‌هاي نمايش

عباس: عموي محمد نبي

عباس: برادر حسين

عابس: پسر شيب و يكي از شهداي دفاع از حسين

ابوبكر: يكي از صحابي محمد نبي و غاصب خلافت

علي: شوهر فاطمه دختر محمد نبي

علي اكبر: بزرگ‌ترين پسر حسين

متعال

عايشه: زن محمد نبي

بنيامين: پسر يعقوب

بلال: اذان‌گو براي نماز

مرد كور

دينا: خواهر يوسف

پسر نافرمان

مادر پسر نافرمان

فاطمه: دختر محمد و زن علي

كنيز فاطمه

فاطمه: دختر حسين و زن قاسم

جبرئيل: فرشته

هاني: شخصي برجسته در كوفه

حارث: سرباز لشكر شام

زن حارث

كنيز حارث

حسن: پسر علي و فاطمه

پسر جوان حسن

حرّ: شهيد در دفاع از حسين

پسر حرّ

حسين: پسر علي و فاطمه

ابن ملجم: قاتل علي

ابن سعد يا عمر: فرمانده لشكر سوريه

ابن زياد يا عبيدالله: فرماندار بصره

ابراهيم: پسر محمد نبي

مدير مدرسه ابراهيم

ابراهيم: پسر مسلم شهيد

عزرائيل: فرشته مرگ

…

# صحنه 1. يوسف و برادران

…

هدف از طرح اين داستان در اين صحنه از نمايش كه بيان رويدادهايي‌ست قديمي كه اعصاري پيش از ظهور اسلام رخ داده‌اند ايجاد يك مقايسه است بين رنج‌هايي كه يوسف برده با آن‌چه سر شهداي كربلا آمده است. نتيجه اين صحنه آن است كه احساسات و عواطف بيشتر برانگيخته مي‌شود در ترحّم بر اين خانواده، چه اين‌كه «صداهاي حزين به عرش اعلي مي‌رسد».

…

يعقوب: پدرت قربان پيراهنت، پسرم! قلبم از غم و اندوهت خون مي‌بارد، پسرم! خدايا، من مي‌دانستم هيچ گرگي يوسفم را نخورده [و او هنوز زنده است]، اما باز هم از ديدن پيراهن خونين او آزرده شدم. در شگفتم كه حال و روز فاطمه چه خواهد بود، مادر حسين، وقتي پيراهن پاره و خونين پسرش را مي‌بيند، پس از اين‌كه با شديدترين رفتارهاي ظالمانه كشته شده است. خدايا، به حق خون پسر حسين علي اكبر، به شرافت برادرش عباس، اجازه بده بار ديگر يوسفم را ببينم و مگذار قلب شكسته‌ام در فراق دائمي او پژمرده شود.

…

يعقوب: اوه، هزار مانند من و يوسفم فداي حسين! هزار يوسف خاك پاي اويند! لعنت خدا بر يزيد و يارانش كه امام را بي‌رحمانه به قتل رساندند. بيا اي جبرئيل! به خاطر خدا دشت كربلا را نشانم بده!

…

# صحنه 2. فوت ابراهيم پسر محمد

ابراهيم پسر محمد از ماريه بود، دختري قبطي كه به عنوان هديه از سوي فرمانرواي اسكندريه[[44]](#endnote-44) براي نبي فرستاده شده بود. پدرش به شدّت وابسته فرزند بود و «با دست خود زمين را براي قبر كند و آب پاشيد، سنّتي كه در ابتدا انجام شد، سنگ‌هاي ريز را كنار زد و سلام‌هاي آخرين را بر زبان آورد.»[[45]](#endnote-45)

…

جبرئيل: اي پناه دنيا، دليل پرسش اين است كه خداي متعال فرمود: «هنگامي كه عشق بي‌حدّي در قلب تو يافتيم به حسين و ابراهيم، از آن رو كه شايسته نيست دو عشق در يك قلب جاي گيرد، بر آن شديم تا حسين و ابراهيم را ميان تو و ما تقسيم كنيم. آن را كه بيشتر محبوب توست برگير و ديگري را به سوي ما بفرست.»

…

بنابراين اگر مقدّر است بين زندگي در دنيا و ملاقات پروردگار، من انتخاب مي‌كنم تا ابراهيم پيشاپيش فداي حسين شود.

…

# صحنه 3. پسر نافرمان

…

رسول يافت كه امتش از فتنه‌ها و رنج‌هاي آينده در امان نيستند. در حالتي محزون فرو رفته در اثر گناهان و مجازات‌هايي كه امّت او خواهند داشت. در همين حين كه ذهنش غمگين و روحش پريشان بود، صداي ترحم‌برانگيز جوان پشيماني به گوشش خورد كه نافرماني والدين را كرده و در حال احتضار و جان دادن گرفتار. محمد از روي دلسوزي دنبال مادر پسربچه فرستاد و براي فرزند وساطت كرد. اما مادر تسليم نشد. علي، فاطمه و حسن نيز در متقاعد كردن مادر موفق نبودند. وقتي حسين به ديگران ملحق شد، در حالي كه از سوي يك فرشته حمايت مي‌شد، به مادر فهماند كه چه نتايجي دارد اگر بر نارضايتي خويش لجاجت ورزد. مادر اندكي نرم شد و پسرش از عذاب نجات يافت. پسر به عنوان قدرداني افتخار كرد تا خود را «سگ آستان حسين» بداند و التماس كرد اجازه دهند «فدايي امام شيعيان» شود.

…

# صحنه 4. پيشنهاد عظيم علي براي فدا كردن زندگي خود براي ديگري

اين صحنه با دعا آغاز مي‌شود؛ دعاي محمد، علي، فاطمه، حسن و حسين براي شيعيان. سپس نبي مرگ شهداي دشت كربلا را پيش‌بيني مي‌كند. پريشاني اعضاي خانواده اما تنها به خاطر فجايع آينده نيست. بلكه در بسياري از نيازهاي اساسي زندگي گرفتارند، تا جايي كه ناگزير پيراهن خود را مي‌فروشند تا غذا تهيه كنند و خود را از گرسنگي حفظ. با اين اميد كه با ورود به بهشت از طبق‌هاي خرماي مناطق متبرك به آن‏ها اعطا خواهد شد. در يك عبارت ظريف شرقي بيان شده است كه آل نبي «بر سر ميز رحمت غذا مي‌خورند».

علي با ذهني حزين بر قاطرش سوار شد تا دوري بزند، از يك طرف تا كاري بجويد و از طرف ديگر ذهن خود را آرام كند. در راه جواني را ديد مشتاقانه درصدد كشتن علي، تا بتواند با زني ازدواج كند كه پدر او سر علي را مهريه دختر خود قرار داده بود. «سرم را از بدنم جدا كن اين جوان احمق و به شادي‌كنان به ديار خود بازگرد». علي بدون هيچ ترديدي آماده بود تا «بايارد»[[46]](#endnote-46) اسلام باشد، كسي كه زندگي خود را فداي منفعت ساير مخلوقات مي‌كرد. چشمان جوان ناگهان برقي زد و به التماس براي بخشش افتاد. «شهادت بر اين‌كه خدايي جز الله نيست و محمد فرستاده اوست و علي وصي و جانشين او» (نكته كليدي دكترين شيعه) تنها شرط براي رهايي از گمراهي‌ست و كسي كه آن را تكرار كند، نجات يافته است.

…

# صحنه 5. فوت محمد نبي

…

نبي [در حال احتضار]: [اي حسين] روح خدا تو را خواهد گرفت پس از مرگ من. پسر عزيزم، در مسير اين‌كه دوباره هم را ببينيم رنج‌هايي خواهي كشيد. به سرزميني خواهي رفت كه هيچ ياري نخواهي داشت جز ارواح شهدا. تو را به سوي سرزميني سوق مي‌دهند كه سرزمين مرگ است، آبي كه هيچ روح تشنه‌اي اجازه ندارد آن را بچشد، سرزميني كه اسب‌ها بدن‌هاي بي‌جان را لگدكوب مي‌كنند، جايي‌كه مرده‌ها كفن نمي‌پوشند.

…

نبي: اي حسين! نور چشمان من، … مي‌دانم فرزندم، تو در مكاني خواهي مرد كه در كنارت نخواهد بود جز كلاغ‌ها و وحوش.

…

نبي: فرزند عزيز، برايت داستان كربلا را مي‌گويم. آه! نمي‌دانم چگونه تعريف كنم، مصائب تو را فراوان مي‌بينم. بگو فرزند، اين رنج‌ها را مي‌پذيري يا نه؟ مي‌پذيري مطيعانه به كربلا قدم گذاري يا نه؟

حسين: خواهم رفت، نه فقط به كربلا، كه هر جا تو امر فرمايي. اجازه دارم بپرسم منظور تو چيست؟

نبي: اي حسين، تو بايد داوطلبانه سر خود را تقديم خنجر كني، آن هنگام كه شمر خنجر خود را بيرون مي‌آورد، پيش از آن تو بايد گلوي خود را كشيده نگه داشته باشي.

حسين: با تمام قلبم سرم را براي رستگاري امّت تو هديه خواهم كرد. بلكه گلوي فرزند نوزاد خود اصغر را هم هدف تيري مي‌كنم كه امر خدا بر آن قرار گرفته است.

نبي: تو بايستي دو دست عباس برادرت را هم فدا كني. اگر چه آن‏چه تو را بيش از همه محزون خواهد كرد اين است كه بايد پسرت علي اكبر را هم تقديم كني.

حسين: اگر چه اين امتحان دشواري است، از دست دادن برادر جوان و پسر نوجوان، من براي رضاي خدا به راحتي اين كار را خواهم كرد.

نبي: تو بايد خانه عزيزت را ترك كني به سمت سرزميني غريب، تا رنج مرگ مظلومانه و بي‌كفن ماندن را ببري. به خواهرت اجازه نده شمشير خوردنت را ببيند. بايستي همه شكرگزاري‌است را براي خدا به كمال برساني.

حسين: اي پدربزرگ، خداوند تو را از همه مصائب حفظ كند! من آماده تحمل آن‏چه گفتي هستم هر چقدر هم كه دشوار باشد.

…

# صحنه 6. غصب خلافت توسط ابوبكر

اين صحنه مربوط است به غصب خلافت با فوت محمد در سال 632 پس از ميلاد، توسط ابوبكر. علي آن را تأييد نكرد و نپذيرفت حكومت او را به رسميت بشناسد. شيعيان تا امروز اين جانشيني را غصب مي‌دانند و ابوبكر را از فهرست امامان حذف كرده‌اند. متون كهن بيان كرده‌اند كه چون علي بيعت با خليفه ابوبكر را رد كرد، خانه داماد نبي تهديد شد تا با آتش سوزانده شود. سر ويليام موير[[47]](#endnote-47) معتقد است اين مطلب مستدل نيست.

…

خانواده به مسجد مي‌آيند، فاطمه مي‌گويد: اشك‌هايم سرازير است! آتش درونم زبانه مي‌كشد؛ علي مظلوم زير شمشيري نشسته است كه بر گلويش كشيده مي‌شود تا ببرد.

حسين: اي عمر، پدرم را نكش، وصي خدا را. اين‌جا سرزمين كربلا نيست كه بتواني مانند شمر رفتار كني.

…

# صحنه 7. فوت فاطمه دختر محمد نبي

…

فاطمه: … لباس‌هاي پسر كوچكم حسين را مي‌شويم كه سوراخ خواهد شد، در قسمت‌هاي بسياري، توسط تيرهاي تيزي كه توسط دشمن جسور پرتاب مي‌شود. اين پيراهني كه تميز شستم، مانند برف، همچو گل و لاي به سم اسبان دشمن خواهد چسبيد. خدايا، تنها تو از قلب رنجورم خبر داري، وقتي مقنعه دختر عزيزم زينب را مي‌شويم. اين مقنعه زيبا را بايد با برگ گل رز بشويم، مقنعه‌اي كه در آينده دستمال شمر كافر خواهد شد. مقنعه‌اي كه شستم و تا كردم، از سر زينب كشيده خواهد شد و بر زمين خواهد افتاد. او بدون سرپوش بر شتر سوار خواهد شد و از كربلا به شام برده مي‌شود، همراه با موسيقي و طبل…

…

فاطمه: آيا حوري‌هاي بهتري از اين‌ها در بهشت هست؟

فرشته: قطعاً. اي بانوي روز حساب.

فاطمه: به من بگو به چه كساني تعلّق دارند؟

فرشته: مي‌داني كه بيشتر آن‏ها متعلّق به عزاداران حسين هستند.

فاطمه: چنين حورياني را خدا به چه كسي عطا مي‌كند؟

فرشته: به كسي كه اشك حقيقي براي حسين بريزد.

…

# صحنه 8. شهادت علي پسر ابوطالب

…

# صحنه 9. شهادت حسن پسر علي

…

حسن: پيش بيا اي روشني چشم‌هاي اشكبارم! سه درخواست از تو دارم برادر عزيزم. آن هنگام كه فتنه‌هاي بزرگي را تجربه كردي، گرفتار كربلا شدي، لحظه‌اي كه جوان رشيدت كشته شد، لطفي در حق من كن كه فرزندم قاسم را به دامادي بپذيري، او را به ازدواج يكي از دخترانت در آور.

حسين: اي شكوه زمان و مكان، چنين خواهم كرد. لطفا خواسته دومت را بازگو!

حسن: اي روشني چشمان اشكبارم، درخواست دومم اين است كه هنگام برخواست و پرواز پرنده روح از لانه بدنم، زماني كه ديگر در دنيا نيستم، به پسرت علي‌اكبر و فرزندم قاسم سفارش كن تا شالي سياه به گردن افكنند. بگو برايم عزاداري كنند و بر سر قبرم با صداي بلند قرآن بخوانند.

حسين: كلماتت تأثربرانگيز است برادر، قلبم را شكست! اكنون سومين خواسته‌ات را به من بگو.

حسن: اي نور چشمم، سومين خواسته‌ام اين است كه روز دهم محرم در كربلا، شمر قاتل بي‌رحم تو به سويت خواهد آمد براي بريدن گلويت، آن هنگام پسركم تاب تحمل نخواهد داشت و به سويت دويده و به رويت خواهد افتاد، تا مانع شرارت بي‌رحمانه شمر شود. در اين شرايط چه خواهم گفت درباره فرزندم؟ التماست مي‌‌كنم تا مانع لطف او نشوي در آن لحظه. به شمر بگو به فرزندم ضربه نزند، بگو نوك خنجرش را در تن نوجوان فرو نبرد.

حسين: اي بهشتي! نگران آه‌هاي دردناكم مباش و بر بي‌پناهي حسين شرمندگي مكن.

…

# صحنه 10. شهادت مسلم نماينده حسين

…

# صحنه 11. شهادت پسران مسلم

…

# صحنه 12. عزيمت حسين از مدينه به سمت كوفه

…

# صحنه 13. بيرون كشيدن حسين از راه كوفه

…

# صحنه 14. شهادت حُر

…

# صحنه 15. شهادت عابس و شوذب در دفاع از حسين

…

# صحنه 16. حمله شبانه به اردوگاه حسين

…

# صحنه 17. فوت علي اكبر

…

# صحنه 18. فوت قاسم داماد

…

# صحنه 19. فوت عباس برادر حسين

…

# صحنه 20. شهادت هاشم

اين صحنه مربوط به فوت هاشم است. او كسي است كه در كربلا براي دفاع از حسين به نبرد برخواست. او در حالي جان داد كه با خدا سخن مي‌گفت و شكر مي‌كرد كه اجازه داده است «خدمتگزار» باشد و «دشمن ابن زياد كافر و دوست حيدر كرار شده است».

لشكريان، حسين را محاصره كردند و فرشتگان بهشت اجازه خواستند به ياري امام بروند. اجازه داده شد و گروهي از آن‏ها به زمين آمدند و پيشنهاد دادند «در چشم به هم زدني همه اين دنيا را واژگون كنند». اما حسين دلير اين كمك را نپذيرفت «اجازه داده شده است تا تاج سلطنت بر سرم قرار گيرد، ربع جهان تحت امرم در آيد و همه عالم خدمتگزارم شوند، اسكندر كبير از اوامرم اطاعت كند و دو دنيا تحت كنترلم باشد، حتي سليمان نبي نگهبان درم شود. همه اين‏ها اجازه داده شده است، ولي به راستي پس از مرگ اين جوانان و نوجوانان حكومت چيزي جز شكنجه و درد نيست. حسّ تاج پادشاهي همچون آتشي بر سرم خواهد بود. صادقانه بگويم، اي فرشته، اين عدالت است كه من زنده بمانم و اكبر نوجوان كشته شده باشد؟ برو اي فطروس[[48]](#endnote-48) به سپهر آسماني خودت، من از تو راضي‌ام. كشته شدن برايم عزيزتر است از زندگي به نحوي كه برايم اختصاص داده شده.»

…

# صحنه 21. نجات سطان قياس از دهان شير توسط حسين

…

# صحنه 22. عزاداري حسين و خانواده‌اش براي فقدان شهداي كربلا

…

# صحنه 23. شهادت حسين

حسين در دشت كربلا كشته شد، 9 اكتبر 680 ميلادي. «سپيده‌دم روزي مصيب‌بار او سوار بر پشت اسب با شمشيري در يك دست و قرآن در دست ديگر، همراه با سپاه شهادت‌طلبش كه تنها سي و دو سوار و چهل پياده بودند. جناحين سپاه و پشت آن محصور به خيام بود و خندقي كه با هيزم‌هاي در حال سوختن پر شده بود. بر اساس تجربيات عرب‌ها اين شيوه‌اي براي امنيت سپاه بود.

دشمن با اكراه پيش مي‌آمد و يك از فرماندهان با سي نفر پيروانش لشكر را رها كرد تا شريك كشتاري حتمي‌الوقوع نباشد. در هر درگيري و نبردي كه رخ مي‌داد فاطمي‌ها شكست‌ناپذير بوده و دشمن را مأيوس مي‌كردند. اما در محاصره عده زيادي از راه دور و با فرو ريختن ابري از تيرهاي رها شده و جنازه‌هاي افراد و اسب‌هاي بر زمين افتاده كار بر آن‌ها سخت مي‌شد.

…

امام: خواهر عزيزم، امروز شمر بي‌رحمانه بر من هجوم خواهد آورد، تا سرم را از تنم جدا كند. خنجر او گلوي مرا نخواهد بريد، او ناچار خواهد شد سرم را از پشت جدا كند. پس از آن‏كه مرا كشت، وقتي شروع كرد به بيرون آوردن لباس‌هايم، شايد شرم كند اين پيراهن بلند مندرس را بيرون بياورد و بدنم را عريان بر زمين رها كند.

…

حسين: كسي هست تا مرا كمك كند؟ آيا ياريگري هست تا دست ياري به من دهد؟

جعفر (شاه جنيان با سپاهش به ياري حسين مي‌آيد): اي شاه انسان‌ها و جن‌ها، اي حسين، درود بر تو! اي داور حيات جسماني و روحاني، درود بر تو!

حسين: درود بر تو اي جوان خوش‌سيما! كه هستي كه در چنين وقتي به ما سلام كردي؟ اگر چه امورات تو از من پوشيده نيست، اما مصلحتي در بين است كه نام تو را مي‌پرسم.

جعفر: اي سرور انس و جن، من كوچك‌ترين خدمتگزاران تو هستم و نامم جعفر است، فرمانرواي همه قبايل جن. امروز همچنان‌كه بر تخت پادشاهي خود در آرامش نشسته بودم، ناگهان صداي تو را شنيدم كه با اندوه ياري مي‌طلبيدي، بلافاصله متأثر شدم و صبرم را از دست دادم. اكنون با گروهي از جنيان آمده‌ام با توانايي‌ها و قدرت‌هايي مختلف تا اگر نياز است تو را ياري كنم.

حسين: در اين دنياي فاني هيچ كس جاودانه نيست. اي جعفر، حتي اگر جاودانه شوم، چه كنم با امپراطوري جهان يا شكوه و عظمت آن، وقتي عزيزانم همه مرده و رفته‌اند؟ آيا اين زندگي برايم مناسب است، براي يك مرد پير، بايد زندگي كند و اكبر، نوجواني رشيد، در اوج جواني بميرد؟ بازگرد جعفر به خانه‌ات و تا پايان عمرت برايم عزاداري كن.

…

# صحنه 24. اردوگاه در كربلا پس از فوت حسين

…

# صحنه 25. ميدان كربلا پس از فوت حسين

…

# صحنه 26. پرواز شهربانو از دشت كربلا

…

# صحنه 27. شتربان بي‌ايمان حسين

…

# صحنه 28. آزادي فاطمه، مديون ميانجي‌گري پارس‌ها

هنگامي كه شاهزاده پارس، پسر يزدگرد سوّم آن‌چه بر خانواده حسين رفته را شنيد، نگران سرنوشت خواهرش شهربانو شد، زوجه امام. بنابراين لشكري بزرگ براي نجات او تدارك ديد تا به دست لشكر سوريه نيافتد. پس از اين‏كه شهربانو از كربلا فرار كرد، هم را پيدا كردند. اين شد كه برادر لشكر را به سمت سپاه دشمن حركت داد تا نبرد كند و فرزندان خواه را نيز نجات دهد. ابن سعد، فرمانده سپاه شام از رويارويي با سپاه بزرگ او ترسيد و فاطمه نوعروس را از زنجير آزاد ساخت. «من هزار زنداني دارم، مهم نيست يكي از آن‌ها كم شود».

زنان حزين باقي‌مانده به سمت سرنوشت خود در حركت، بدون تلاشي از فرمانده پارسي براي رهايي‌شان. خُب شايد يكي از زنداني‌هاي رنجور كه به تازگي بيوه شده است آزاد شده، «اي دوشيزه شيرين‌طبع، وقتي به ري رسيدي زندانيان در رنجي كه به جاي ماندند را از خاطر مبر.»

…

# صحنه 29. فرستادن خانواده حسين به سوريه همچون اسير

…

# صحنه 30. رسيدن خانواده حسين به دمشق

…

# صحنه 31. تغيير دين سفير اروپا و قتل او

رسيدن خانواده حسين به سوريه همراه بود با اندوه در قلب، اشك‌هايي سرازير از نگراني سرنوشت ناگوار و تلخي كه انتظارشان را مي‌كشيد.

فرستاده‌اي از اروپا آن زمان در دمشق بود و سر و صداها را شنيد. يكي از خدمه‌اش را فرستاد تا از ماجرا با خبر شود. زمان زيادي از فهميدن حادثه نگذشته بود اين‌كه چه بر سر زندانيان بيچاره آمده است، يزيد او را فراخواند تا به قصر سلطنتي بيايد. بي‌دليل بي‌قراري و حالتي ماليخوليايي بر او مستولي شد. ميزبان كه متوجه اين حال او شده بود، سعي كرد با شراب و موسيقي او را آرام كند. اما «صداي ساز چون صداي ناقوصي عظيم» او را متأثر كرد.

هيولاي غيرانسان كه اين وضعيت را ديد، به دنبال اسرا فرستاد و دستور داد تا آن‌ها را درمان كنند به اين اميد كه همراهش را تسكين دهد. اين تلاش نيز ناموفق بود.

يزيد در اين هنگام دستور داد تا سر مثله شده حسين را براي سرگرمي بياورند. سفير كه پيش از اين امام را در مدينه ديده بود، بي‌رحمي حاكم سوريه خشمش را برانگيخت و شروع كرد به بددهاني نسبت به فرومايه‌اي كه توانسته بود آن اعمال ناپاك و جنايت را مرتكب شود. او خود را با اين رفتار به سوي مرگ برد، اين چنين بود كه در راه ايمان به نبي شهيد شد.

…

# صحنه 32. فوت رقيه دختر حسين

…

# صحنه 33. رهايي خانواده حسين از اسارت

…

# صحنه 34. فوت زينب

…

# صحنه 35. تغيير دين بانوي مسيحي به دين محمدي

يك بانوي جوان مسيحي به دشت كربلا رسيد و زيبايي دشت را ديد. از ساربان خواست تا توقف كند، شايد از منظره لذّت ببرد. وقتي ميخ‌هاي خيمه‌اش را به زمين فرو كرد، زياد طول نكشيد كه خون از حفره‌هاي زمين بيرون زد. بي‌توجه به اتفاق عجيب، در خيمه آرام گرفت تا استراحت كند كه به خوابي عميق فرو رفت. رؤيايي ديد كه تمام ماجراي شهادت حسين و خانواده‌اش در دشت كربلا نشانش داد. بدين‌ترتيب دين خود را ترك كرد و از پيروان نبي شد.

هنگامي كه بيدار شد انگار لحظه‌اي كوتاه در خواب بوده، دوباره همان تصوير در نظرش ظاهر شد و مشاهده كرد كه بدن حسين به زمين باز مي‌گردد تا صحنه قتل خودش را ببيند. ملاقات او با فرشتگان ميكائيل و جبرئيل را ديد كه مژده دادند خداي واحد به پاس جانفشاني‌اش براي پيروان محمد چهار اجازه به او داده است. «نخست دعاي هر كسي كه زير گنبد مزار او دعا كند شنيده خواهد شد. دوم همه امامان راستين مذهب از نسل او خواهند بود. سوّم خاك زميني كه در آن دفن خواهد شد درمان تمام بيماري‌ها خواهد بود. چهارم هر كه مزار او را زيارت كند زندگي دوباره خواهد يافت.» نبي عرب خودش ظاهر مي‌شود و اعلام مي‌كند كه فداكاري حسين توسط خداي بهشت پذيرفته شده است.

بانوي جوان با ذهني پريشان و آشفته و حيران در دشت بيدار شد و جنازه‌هاي فراواني از خانواده‌هاي شهيد ديد. در آن ميانه او با روح فاطمه ملاقات كرد، بدون اين‌كه نشانه‌اي معلوم كند او دختر پيامبر است، بانوي جوان به پاي «بهترينِ زنان» افتاد و خود را معرفي كرد؛ يكي از مؤمنين به وحدانيت خدا و رسالت محمد و وصي بودن علي براي او.

…

# صحنه 36. تغيير دين شاه قونيه

اين صحنه با ورود گروهي از مسلمانان فداكار آغاز مي‌شود كه لباسي سياه در بر دارند و خود را در ماه محرم به شيوه‌هاي مختلف فدا مي‌كنند. براي يادآوري كشته شدن حسين در كربلا.

گروه عزاداران گرفتار شاه قدرتمندي مي‌شود كه ايمان مسيحي خود را حفظ كرده و به هيچ وجه با مريدان فداكار گروه محمدي همراهي نمي‌كند. شاه دستور مي‌دهد تا همه را دستگير كرده و مردهاي گروه را سر بزنند. در اين ميان، وزير شاه به پشتيباني از عزاداران مبادرت كرده و شاه مي‌پذيرد آن‌ها را زنده بگذارد و از جانشان بگذرد، ولي همگي را به زندان افكند. شاه خطاب به عزاداران مي‌گويد كه بروند از همان‌كسي كمك بخواهند كه برايش عزاداري مي‌كنند.

در همان اثنا كه گريه و زاري مي‌كردند روح حسين همراه با مادرش فاطمه پيشاپيش زندانيان در سياهچال ظاهر مي‌شود و به آن‏ها مژده مي‌دهد. شهيد كربلا فرشته‌هايي دوزخي را احضار مي‌كند تا براي عذاب شاه مستكبر كافر بروند، كسي كه جرأت كرده پيروان دين راستين را تهديد كند.

شاه پس از مدتي كه مورد شكنجه‌هاي گروه فرشتگان قرار مي‌گيرد، به جستجوي بخشش، به حسين التماس مي‌كند. بخشش با شرايط خاصّي درباره محمدي‌ها پذيرفته مي‌شود، اين‌كه بايستي ايمان آن‌ها را به رسميت بشناسد و مذهب نبي را بپذيرد.

بدين‌ترتيب شاه بيرون كشيده شد از آن‏چه «باتلاق انكار» ناميده شده است «نجات يافت و از بت‌پرستي و خرافات مسيحي رها شد». سپس زندانيان را آزاد كرد و از آن‏ها عذرخواهي فراوان كرد براي آزاري كه از دست‌هاي او بر آن‌ها وارد شده. مردم فداكار نيز وقتي مشاهده كردند شاه كربلا به وضعيت أسف‌بار و بد آن‏ها توجه كرده است، خدا را شكر گزاردند به خاطر «بيهوده نبودن دعاهايشان در پيشگاه عرش رحمت الهي».

…

# صحنه 37. رستاخيز

روز رستاخيز كه مي‌رسد،‌ جبرئيل فرشته به اسرافيل پيشنهاد مي‌دهد كه آخرين صور[[49]](#endnote-49) را بدمد و همه نوع بشر را براي دادرسي اعمال فراخواند.

…

حسين همراه با شهداي كربلا در صحنه حاضر مي‌شود و با لحن سوزاننده‌اي آن‏چه در دشت مصيب‌بار كربلا روي داده است را بيان مي‌كند، خدا را ستايش مي‌كند كه بر بشريت رحم آورده است.

…

جبرئيل ظاهر مي‌شود و به سوي حسين مي‌رود. جملات تسلي‌بخشي مي‌گويد كه تمامي شيعيان آرام مي‌شوند. «از طرف داور مجوّز داده شده است، خالق متعال، كه من بايد اين كليد شفاعت را به دست تو دهم. برو و هر كسي كه در طول عمرش قطره‌اي اشك براي تو ريخته است، يا به هر نحوي به تو كمكي كرده، به زيارت قبر تو آمده است يا براي تو عزاداري كرده، هر كسي كه عباراتي سوزناك براي تو نوشته است، همه را از آتش برگير و با خود به بهشت ببر.»

…

# فهرست اعلام و اماكن

…

1. Knight Commander (فرمانده دلاور - شواليه؛ عالي‌ترين مقام در سلسله‌مراتب نظامي قرون وسطي) [↑](#endnote-ref-1)
2. Knight Commander of the Order of the Star of India

   ساختاري نظامي كه در دوره ملكه ويكتوريا - 1861 - براي اداره هندوستان تأسيس شد و تا سال 1947 و استقلال هندوستان پابرجا بود. اين سلسله‌مراتب شامل سه طبقه بوده است: فرمانده ارشد دلاور GCSI، فرمانده دلاور KCSI و همراه CSI [↑](#endnote-ref-2)
3. drama [↑](#endnote-ref-3)
4. tragedy [↑](#endnote-ref-4)
5. مَتيو آرنولد (به انگليسي: Matthew Arnold) (زاده ۲۴ دسامبر ۱۸۲۲ - درگذشته ۱۵ آوريل ۱۸۸۸) شاعر و منتقد فرهنگي اهل انگليس بود و به عنوان بازرس مدارس كار مي‌كرد. او فرزند توماس آرنولد، مدير نامدار مدرسه راگبي، برادر تام آرنولد، استاد ادبي، و ويليام آرنولد، رمان‌نويس، بود. شعر ساحل داوِر (به انگليسي: Dover Beach) او را عموماً رساترين بيان علايق معنوي انگلستان عصر ويكتوريا به‌شمار مي‌آورند. در مقالات انتقادي بسيار تأثيرگذارش كه بعدها در مجموعه‌اي با نام فرهنگ و هرج و مرج (۱۸۶۹) گردآوري شد به خودپسندي و بي‌فرهنگي طبقات متوسط عصر ويكتوريا تاخت و ضرورت گسترش فرهنگي جديد براساس دلمشغولي به ارزش‌هاي هنري و عقلاني را مطرح كرد. [↑](#endnote-ref-5)
6. In 1865, Arnold published Essays in Criticism: First Series. Essays in Criticism: Second Series would not appear until November 1888, shortly after his death. It remains a significant influence on critics to this day, and his prefatory essay to that collection, "The Function of Criticism at the Present Time", is one of the most influential essays written on the role of the critic in identifying and elevating literature – even while saying, "The critical power is of lower rank than the creative." Comparing himself to the French liberal essayist Ernest Renan, who sought to inculcate morality in France, Arnold saw his role as inculcating intelligence in England.[30] In one of his most famous essays on the topic, "The Study of Poetry", Arnold wrote that, "Without poetry, our science will appear incomplete; and most of what now passes with us for religion and philosophy will be replaced by poetry". He considered the most important criteria used to judge the value of a poem were "high truth" and "high seriousness". [↑](#endnote-ref-6)
7. Persian Passion Play [↑](#endnote-ref-7)
8. Robert Clive, in full Robert Clive, 1st Baron Clive of Plassey, (born September 29, 1725, Styche, Shropshire, England—died November 22, 1774, London), soldier and first British administrator of Bengal, who was one of the creators of British power in India. [↑](#endnote-ref-8)
9. Macaulay [↑](#endnote-ref-9)
10. تامِس ببينگتن مكولي يا لورد مك‌كولي (به انگليسي: Thomas Babington Macaulay, 1st Baron Macaulay) (زاده‌ ۲۵ اكتبر۱۸۰۰- مرگ ۲۸ دسامبر ۱۸۵۹) چامه‌سرا، تاريخنگار و سياست‌مدار عضو حزب ويگ بريتانيايي بود. وي يكي از دو عضو پارلمان ادينبورگ بود. او مقاله‌نويس و منتقد تاريخ انگلستان بود. يكي از نخستين كارهاي او منظومه‌ رم باستان است كه داستاني حماسي درباره‌ اسطوره‌هاي رومي‌است. او كه در ۱۸۳۰ از حوزه‌ انتخابي كالن به پارلمان راه سافت به پشتوانه‌ سخنراني‌هايش پرآوازه شد. او به نابرابري‌هاي قانوني تاخت و از حقوق يهود دفاع نمود. پس از چندي وي نماينده‌ ليدز در مجلس شد. كارل ماركس بدو لقب دروغگوي سيستماتيك تاريخ را داده‌است. او به تاريخ با ديدي دراماتيك مي‌نگريست. [↑](#endnote-ref-10)
11. H.M.'s Legatin in Persia [↑](#endnote-ref-11)
12. Giving a *tazia* [↑](#endnote-ref-12)
13. Political Resident [↑](#endnote-ref-13)
14. hexameter [↑](#endnote-ref-14)
15. ايلياد (به يوناني: Ἰλιάς) اثر حماسي طبيعي كه برخي مواقع آهنگ ايليون (Song of Ilion) ناميده مي‌شود يك ديوان شعر حماسي و كهن از يونان باستان است كه در يكي از قوالب شعر يوناني به نامِ Dactylic Hexameter سروده شده و منسوب به هومر، شاعر نابيناي يوناني است. اين شعر در قرن ۸ قبل از ميلاد سروده شده است و به همراه اديسه در زمره قديمي ترين آثار ادبيات غرب برشمرده مي‌شود. ايلياد شامل ۱۵،۶۹۳ هزار بيت است كه به زبانِ يوناني هومري نگاشته شده است و تركيبي از گويش‌هاي متعدد يوناني است. [↑](#endnote-ref-15)
16. در روز ۶ دي ۱۳۱۳ رضاشاه از كشورهاي خارجي خواست در مكاتبات رسمي خود از واژه‌هاي پرشيا، پرس و پرسه به جاي واژه ايران استفاده نكنند. پيش از اين مردم جهان كشور ما را با عنوان رسمي پارس يا پرشين مي‌شناختند. اين پيشنهاد از سوي سعيد نفيسي كه مشاور نزديك رضاشاه بود ارائه شد. مخالفان اين تغيير معتقدند ايران نمي‌تواند بار معنايي، فرهنگي و تمدني‌اي را كه در اصطلاح «پرشيا» نهفته است و غير ايرانيان از ديرباز با آن آشنايي دارند، منتقل كند. نويسنده از واژه «پارسي» براي ارجاع به مردم اين منطقه استفاده كرده است و اگر آن را با «ايراني» جايگزين كنيم، شايد از وفاداري به متن كتاب بكاهد. [↑](#endnote-ref-16)
17. Mr. James Edwards [↑](#endnote-ref-17)
18. Mr. George Lucas [↑](#endnote-ref-18)
19. Rājputana, meaning "Land of the Rajputs", was a region in the Indian subcontinent that included mainly the present-day Indian state of Rajasthan, as well as parts of Madhya Pradesh and Gujarat, and some adjoining areas of Sindh in modern-day southern Pakistan. [↑](#endnote-ref-19)
20. Vadodara, also known as Baroda, is the second largest city in the Indian state of Gujarat. It serves as the administrative headquarters of the Vadodara district and is situated on the banks of the Vishwamitri River, 141 kilometres from the state capital of Gandhinagar. The railway line and National Highway 8, which connect Delhi with Mumbai, pass through Vadodara. The city is named for its abundance of the Banyan (Vad) tree. [↑](#endnote-ref-20)
21. نمايش كرامات (به انگليسي: Mystery play يا Miracle play) نوعي نمايش در اروپاي سده‌هاي ميانه بود كه بر اساس زندگي قديسان و رويدادهاي شگفت‌انگيز و مفاهيم انجيل اجرا مي‌شد.

    Mystery plays and miracle plays (they are distinguished as two different forms although the terms are often used interchangeably) are among the earliest formally developed plays in medieval Europe. Medieval mystery plays focused on the representation of Bible stories in churches as tableaux with accompanying antiphonal song. They told of subjects such as the Creation, Adam and Eve, the murder of Abel, and the Last Judgment. Often they were performed together in cycles which could last for days. The name derives from mystery used in its sense of miracle, but an occasionally quoted derivation is from ministerium, meaning craft, and so the 'mysteries' or plays performed by the craft guilds.

    Miracle plays, or Saint's plays, are now distinguished from mystery plays as they specifically re-enacted miraculous interventions by the saints, particularly St. Nicholas or St. Mary, into the lives of ordinary people, rather than biblical events; however both of these terms are more commonly used by modern scholars than they were by medieval people, who used a wide variety of terminology to refer to their dramatic performances. Robert Chambers, writing in the 19th century, notes that "especially in England, miracle [came] to stand for religious play in general". [↑](#endnote-ref-21)
22. Wollaston [↑](#endnote-ref-22)
23. Messrs. Allen and Co. [↑](#endnote-ref-23)
24. Eight feet by four [↑](#endnote-ref-24)
25. Miracle Play [↑](#endnote-ref-25)
26. Dr. Birdwood, C.S.I. [Crime Scene Investigator] (بازرس صحنه جرم) [↑](#endnote-ref-26)
27. اسود عنسي [↑](#endnote-ref-27)
28. طليحه بن خويلد بن نوفل اسدي [↑](#endnote-ref-28)
29. زني به نام ‌سجاح‌ از قبيله بني‌تميم [↑](#endnote-ref-29)
30. ناشناس [↑](#endnote-ref-30)
31. ابوعبدالله محمد مهدي (نام كامل وي: أبو عبد الله محمد بن عبدالله المنصور بن محمد بن علي المهدي) سومين خليفه از خلفاي عباسي بود كه بعد از پدرش منصور بين سالهاي ۱۵۸ تا ۱۶۹ خلافت و فرمانروايي مسلمانان را بر عهده داشت. [↑](#endnote-ref-31)
32. قرمطيان يا قرامطه گروهي از ايرانيان شيعه اسماعيلي بودند كه پس از قيام علي بن محمد بُرقَعي، معروف به (صاحب الزنج)، كه ميان سال‌هاي ۲۵۵–۲۷۰ هجري در نواحي جنوبي عراق صورت گرفت و بنيان حكومت عباسيان را متزلزل ساخت، خود مستقلاً وارد صحنه‌ مبارزه شده، به قيام ديگري در بحرين و عربستان پرداختند كه از نظر قدرت و دوام و حدود قلمرو و بسط حكومت و تأسيس نظام اجتماعي براي رفاه مستمندان، از نهضت صاحب الزنجي برتر و مهم‌تر بود. [↑](#endnote-ref-32)
33. اسماعيليان يكي از فرقه‌هاي اماميه هستند كه به امامت اسماعيل، فرزند جعفر صادق، اعتقاد دارند. اسماعيليان سبعيه او را امام هفتم و غائب به حساب مي‌آورند، اما اسماعيليان مستعليه و اسماعيليان نزاري او را امام ششم ميدانند. [↑](#endnote-ref-33)
34. حَشّاشين يك فرقه‌ نزاريه از شيعيان اسماعيليه بودند و بنيان‌گذار آن شخصي بنام حسن صباح به كمك گروه سليميان بود كه در تاريخ و كتب از آنها ياد نشده است. آنها بين سال‌هاي ۱۰۹۰ تا ۱۲۷۵ پس از ميلاد مسيح در كوهستان‌هاي ايران و سوريه زندگي مي‌كردند. در طول آن زمان، آن‌ها ابتدا با قتل پنهاني رهبران مسلمان و بعداً مسيحياني كه دشمنان دولت آن‌ها محسوب مي‌شدند، در سرتاسر خاورميانه سياست سختگيرانه‌اي براي جعل و تزوير اعمال داشتند. واژه امروزي Assassination در انگليسي به مفهوم ترور از روش آنها براي حذف مخالفينشان سرچشمه گرفته‌است. [↑](#endnote-ref-34)
35. اين ادعاي نويسنده بريتانيايي متن است و مطلقاً مورد تأييد مترجم يا ناشر نيست. سنديّت نوشتار و وفاداري به متن اصلي ايجاب مي‌كرد تا عيناً نقل شود. [↑](#endnote-ref-35)
36. Sovereign Pontiffs [↑](#endnote-ref-36)
37. سبايي‌ها (به عربي: السبئيون) قومي باستاني بود كه به زبان عربستاني جنوبي باستان صحبت مي‌كردند و در يمن امروزي، جنوب غرب شبه جزيره عربستان، زندگي مي‌كردند. [↑](#endnote-ref-37)
38. «قرطبه» يكي از شهرهاي معروف «اندلس» (اسپانيا) و پايتخت حكومت امويان در اندلس بود. از اين شهر همواره به عنوان يكي از مهم‌ترين مراكز تمدن و فرهنگ اسلامي ياد مي‌شود. مسلمانان در اين شهر مسجدهاي بزرگي را بنا كردند كه مهم‌ترين آن مسجد قرطبه در همين شهر بود. بناي اين مسجد جامع را عبدالرحمن الداخل مؤسس دولت اموي اندلس در سال ۱۷۰ هجري قمري به سبك جامع دمشق آغاز نمود. [↑](#endnote-ref-38)
39. The Athenaeum is a private members' club in London, founded in 1824. It is primarily a club for men and women with intellectual interests, and particularly (but not exclusively) for those who have attained some distinction in science, engineering, literature or the arts. [↑](#endnote-ref-39)
40. با توجه به سال ترجمه متن (1401هـ ش) معادل است با 143 سال پيش [↑](#endnote-ref-40)
41. "The proper study of mankind, is man." Alexander Pope (1688-1744) [↑](#endnote-ref-41)
42. Walmer is a town in the district of Dover, Kent, in England. [↑](#endnote-ref-42)
43. Glen Hill, in Walmer, Kent is a grand period family home with views to the rear overlooking one of the Queen Mother's favoured retreats, Walmer Castle and the sea beyond. [↑](#endnote-ref-43)
44. Once among the greatest cities of the Mediterranean world and a centre of Hellenic scholarship and science, Alexandria was the capital of Egypt from its founding by Alexander the Great in 332 bce until its surrender to the Arab forces led by ʿAmr ibn al-ʿĀṣ in 642 ce. [↑](#endnote-ref-44)
45. Burton's "El Medinah and Maccah," chap. xxii. Vol. ii. P. 38, ed. 1857. [↑](#endnote-ref-45)
46. Bayard (French: Bayard, Dutch: (Ros) Beiaard, Italian: Baiardo) is a magic bay horse in the legends derived from the medieval chansons de geste. These texts, especially that of The Four Sons of Aymon, attribute to him magical qualities and a supernatural origin. He is known for his strength and intelligence, and possesses the supernatural ability to adjust his size to his riders. Since the Middle Ages, Bayard has been an important figure in northern French and Belgian folklore, particularly in the Ardennes, notably in Bogny-sur-Meuse, Dinant, Namur and Dendermonde. Folk processions stage it among the processional giants, namely the Ducasse d'Ath and the Ommegang van Dendermonde. The widespread dissemination of his legend and its success have influenced many artists, as well as popular beliefs. The name "Bayard" became associated in English literature with a clownish, blind and foolish horse. [↑](#endnote-ref-46)
47. Sir William Muir KCSI (27 April 1819 – 11 July 1905) was a Scottish Orientalist, and colonial administrator, Principal of the University of Edinburgh and Lieutenant Governor of the North-West Provinces of British India.

    (https://en.wikipedia.org/wiki/William\_Muir) [↑](#endnote-ref-47)
48. فُطْرُس فرشته‌اي رانده‌شده از درگاه الهي است كه بنا بر نقل روايات، به هنگام ولادت امام حسين(ع) بال و پر خود را به قنداقه ايشان ماليد و مورد بخشش خداوند قرار گرفت. از وي با القاب «عَتيقُ الحُسَين» و «صَلصائيل» نيز ياد شده‌است. [↑](#endnote-ref-48)
49. Last trump: referring to the last of seven trumpets to be sounded at the Last Judgement. [↑](#endnote-ref-49)